

امنیت ملی: مفهوم، تئوری، و عمل

عبداله قنبرلو*

چکیده

اگرچه در برداشت عمومی معمولاً امنیت مفهوم ساده و قابل فهمی تلقی می‌شود، اما بررسی علمی آن در قالب یک دیسپلین مشخص با مسایل پیچیده‌ای همراه است. ذهنی بودن، نسبی بودن، سیالیت، و از نظر مصداقی پهنای بودن از ویژگی‌هایی است که طبیعتاً تجزیه و تحلیل قاعده‌مند مفهوم امنیت را دشوار می‌سازد. در مورد مفهوم خاص امنیت ملی، تاکنون مکاتب فکری مختلفی شکل گرفته‌اند که هر یک از زوایای خاصی به بررسی مفهوم امنیت ملی پرداخته است. از رویکرد محدود و تنگ‌نظرانه رئالیسم گرفته تا رویکرد موسع مکتب کپنهاک، و مکاتب ذهنی‌گرا و ریزین پست‌پوزیتیویسم هر کدام به تبع معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، و روش‌شناسی خاصشان، تعاریفی از مفهوم امنیت ملی ارائه داده و به تبع آن موضوعات، راههای دستیابی، و اهداف مشخصی را برای امنیت ملی در نظر می‌گیرند. از سوی دیگر، برای تدوین و اجرای یک سیاست امنیتی جامع‌الاطراف لازم است تأثیرات کوتاه‌مدت و بلندمدت متغیرها و شرایط متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی، و غیره در نظر گرفته شوند. اهمیت این موضوع به خصوص در کشورهای توسعه‌نیافته که با شرایط ناامن‌کننده بیشتری مواجهند، بیشتر است.

کلیدواژه‌ها: امنیت، صلح، قدرت ملی، عدالت، جهان سوم، سیاست امنیت ملی.

۱. مقدمه

امنیت واژه‌ای است که در تعاملات اجتماعی انسان‌ها به کرات مورد استفاده قرار می‌گیرد و نزد افکار عمومی واژه‌ای ساده و روشن به نظر می‌رسد. اما واقعیت این است

*دانشیار گروه روابط بین‌الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. Ghanbarloo1979@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۲

که امنیت مثل بسیار مفاهیم دیگر علی‌رغم سادگی ظاهری‌اش پیچیدگی‌های مفهومی بسیاری دارد و تئوریزه کردن آن با معضلات متعددی همراه است. علاوه بر این‌که هر انسانی در مقام یک فرد دغدغه‌های امنیتی خاص خودش را دارد، افراد در قالب گروه‌های مختلف نیز خواسته‌های امنیتی کثیری دارند. در بسیاری شرایط ارزش‌های امنیتی انسان‌ها چه به صورت فردی و چه گروهی با وضعیت متناقضی مواجه می‌شوند، به گونه‌ای تلاش برای کسب یک ارزش امنیتی، ارزش‌های امنیتی دیگر را به چالش می‌کشد. به عنوان مثال ممکن است یک فرد به منظور تضمین امنیت شغلی و درآمدی تن به شرایطی بدهد که سلامتی و امنیت جانی خود را در معرض تهدید قرار دهد یا یک گروه قومی ممکن است جهت دفاع از تعلقات هویتی خویش دست به اقداماتی بزنند که امنیت اجتماعی خود را به شکل دیگری در معرض تهدید قرار دهند یا موجب اختلال در امنیت ملی کشورشان شوند. در چنین شرایطی رسیدن به طرح و تئوری جامعی که تأمین‌کننده امنیت انسان‌ها در ابعاد و لایه‌های مختلف اجتماعی باشد، معضل وار به نظر می‌رسد.

در اینجا تمرکز بحث ما یکی از قالب‌های گروهی امنیت یعنی امنیت ملی است. در نگاه اول ممکن است چنین تصور شود که با محدود شدن مفهوم امنیت به امنیت ملی، کار ما آسان می‌گردد. اما در عمل باز همان پیچیدگی‌های مفهومی و نظری پا بر جا به نظر می‌رسند. سؤال اساسی ما در این مقاله عبارتست از این‌که امنیت ملی چیست و چگونه به دست می‌آید؟ در پاسخ تلاش خواهیم کرد ضمن مرور کلی برداشت‌ها و تئوری‌های رایج در باب امنیت ملی، به یک جمع‌بندی اجمالی در مورد مؤلفه‌های اساسی امنیت ملی در جهان امروز دست یابیم. امنیت ملی به مفهوم ایده‌آل آن تا به حال برای هیچ ملتی تحقق نیافته است، اما آشکار است که برخی ملت‌ها شرایط امنیت ملی بهبود یافته‌تری دارند. نه مردم افغانستان امنیت ملی ایده‌آلی دارند و نه مردم امریکا. اما بدیهی است بنیان‌های امنیت ملی در امریکا بسیار توسعه یافته‌تر و مستحکم‌تر است. در این مقاله تلاش خواهیم کرد تا با توجه به تحولات اوضاع و شرایط زندگی ملت‌ها، سیر تحول مفهوم ملی را به‌طور اجمالی مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

۲. چیستی امنیت ملی

واژه انگلیسی security برگرفته از واژه لاتین securus است که در آن se به معنی «بدون» یا «عاری از» می‌باشد و curus در برابر مفهیمی چون «نگرانی»، «دلهره» و «عدم

اطمینان» به کار می‌رود. به عبارت دیگر securus به وضعیت یا حالتی اطلاق می‌شود که در آن فرد یا گروهی در مورد موضوع یا موضوعات خاصی تشویش خاطر یا نگرانی نداشته باشند. در زبان انگلیسی برای security طیفی از معانی وجود دارد که از جمله «احساس بری بودن از تهدید و خطر» و یا «محفوظ بودن در برابر ناآرامی‌ها و تهدیدات و خطرات» قابل ذکرند (Mesjasz, 2004: 4). در علم اقتصاد برای مفهوم اوراق بهادار شامل اوراق سهام، اوراق قرضه، و اسناد خزانه از واژه securities استفاده می‌کنند که گویای نوعی تضمین در ارزش و اعتبار آنهاست.

در زمانی که واژه امنیت را در قالب ملی به کار می‌بریم، منظور محفوظ بودن یک کشور از کلیه تهدیدات و خطراتی است که متوجه بنیان‌های ملی آن کشورند. تعاریف متعددی از مفهوم امنیت ملی به عمل آمده است که از جمله به موارد زیر اشاره می‌کنیم: - به تعریف والتر لیپمن (Walter Lippmann)، هر ملتی تا جایی دارای امنیت است که در صورت عدم توسل به جنگ مجبور به رها نمودن ارزش‌های محوری‌اش نباشد و چنان که در معرض چالش قرار گرفت، بتواند با پیروزی در جنگ آنها را حفظ کند. - به تعریف پنلوپه هارتلند-تانبرگ (Penelope Hartland-Thunberg)، امنیت ملی یعنی توانایی یک ملت برای پیگیری موفقیت آمیز منافع ملی خود، در هر جای جهان به همان نحوی که خودش آنها را می‌بیند.

- به تعریف فرانک ان. تراگر و اف. ان. سیمونی (Frank N. Trager and F. N. Simonie) امنیت ملی عبارت از آن بخش از سیاست دولت است که هدفش ایجاد شرایط مساعد سیاسی ملی و بین‌المللی برای حفاظت یا گسترش ارزش‌های حیاتی ملی در مقابل دشمنان موجود و بالقوه می‌باشد.

- به تعریف مایکل اچ. لو (Michael H. H. Louw)، امنیت ملی شامل سیاست دفاع ملی و نیز اقدامات غیر نظامی دولت برای تضمین ظرفیت کامل بقای خود به منظور اعمال نفوذ و حصول اهداف داخلی و بین‌المللی است.

- به تعریف کالج دفاع ملی کانادا امنیت ملی یعنی حفظ راه و روش زندگی قابل پذیرش ... برای همه مردم و مطابق با نیازها و آرزوهای مشروع شهروندان. این امر شامل رهایی از حمله یا فشار نظامی، براندازی داخلی، و نابودی ارزش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که برای کیفیت زندگی ضروری هستند، می‌شود (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۲-۳۱).

اگرچه می‌توان نقدهای مختلفی بر تعاریف فوق وارد کرد، اما مجموعاً می‌تواند روشن کننده برخی معیارهای اساسی امنیت ملی باشند. چنان که بعدها اشاره خواهد شد، امروزه در گستره موضوعات و شرایط تأمین امنیت ملی کشورها تحولاتی ایجاد شده است. اگر موجودیت دولت-ملت‌ها را در شکل کلاسیک و جا افتاده شان در نظر گیریم، تعاریف فوق تاحدی می‌توانند راهگشا باشند. در جهان امروز نیز به رغم پژوهش‌های گسترده‌ای که در باب امنیت ملی به عمل آمده، همچنان مرزهای امنیت ملی از غیر ملی شفافیت کامل ندارند. به علاوه نمی‌توان با قطعیت ادعا کرد که مرز بین شرایط عادی و شرایط تهدید شدن امنیت ملی شناخته شده است. همچنان که چارلز شولتز (Charles Schultz) چند دهه قبل استدلال کرده، «مفهوم امنیت ملی به شکل و نتیجه شفاف و مرتب و دقیقی نمی‌رسد. این مفهوم ناظر بر خطراتی است که درباره چگونگی آن اطلاع چندانی نداریم و نیز شامل حالات اضطراری ای است که ماهیت آن را نمی‌توانیم به طور دقیق تصور کنیم» (Schultz, 1973: 529-530).

پیچیدگی، ابهام و سیال بودن مفهوم امنیت ملی امری است که در میان محققان و صاحب نظران این حوزه تا حد زیادی پذیرفته شده است. از جمله عوامل مهم تأثیر گذار بر مشکلات مفهومی امنیت ملی موارد زیر قابل توجهند:

۱. نارسایی و مناقشه انگیزی ماهوی سایر مفاهیم وابسته به امنیت ملی: مفهوم امنیت ملی پیوند عمیق و ناگسستنی با مفاهیمی چون قدرت ملی، منافع ملی، مصالح ملی، ارزش‌های ملی و غیره دارد، به گونه‌ای که برای فهم امنیت ملی باید چنین مفاهیمی شناخته شوند. با تعمق در این مفاهیم نیز متوجه ابهامات و سیالیت آنها می‌شویم، طوری که صاحب نظران مختلف بعضاً مصادیق کاملاً متفاوتی برای آنها در نظر می‌گیرند.

۲. ناپایداری یا متغیر بودن مرزها بین خودی و غیر خودی: یکی از نکات مهمی که در تعریف امنیت ملی نقش اساسی دارد، مسأله تمایز بین خودی و غیر خودی یا تمایز بین دوست و دشمن است. در مورد این که معیار تمایز بین خودی و غیر خودی و دوست و دشمن چه می‌باشد و آیا این معیار ثابت است یا تغییر پذیر، نظر واحدی وجود ندارد. از این‌رو، زمانی در تفکیک بین خودی‌ها از دیگری‌ها ابهام و مناقشه وجود داشته باشد مفهوم امنیت ملی نیز به همان نحو تأثیر می‌پذیرد.

۳. ذهنی بودن مقوله امنیت ملی: تعریف و چارچوبدهی به امنیت ملی علاوه بر واقعیت‌های عینی، تحت تأثیر ذهنیت و برداشت نخبگان و مردم یک کشور از توانمندی‌ها و آسیب‌پذیری‌های خود و نیز فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌روی آنها می‌باشد و از آنجا که چنین ذهنیت‌هایی تغییر پذیرند، تعریف و چارچوب امنیت ملی نیز تغییر می‌پذیرد.

۴. ماهیت متغیر محیط امنیتی: محیط امنیتی هر کشوری تابع و برآیندی از تعامل متغیرهای محیط داخلی و محیط خارجی است. در محیط داخلی متغیرهایی نظیر ساختار حکومتی، سیستم اقتصادی، مؤلفه‌های قدرت، ایدئولوژی، و انسجام اجتماعی وجود دارند و در محیط خارجی شاهد وجود متغیرهایی چون ساختار قدرت، ثبات یا بی‌ثباتی جهانی، نهادهای بین‌المللی، و سطوح همکاری و تقابل هستیم. این متغیرها به انحاء مختلف ممکن است در تعامل بوده و شرایط محیط امنیتی را تحت تأثیر قرار دهند.

۵. نامشخص و پهن‌آور بودن عرصه، قلمرو و حریم امنیتی: ممکن است تحت شرایط خاصی نظیر جنگ امنیت ملی را در نبود جنگ یا برقراری صلح تعریف کنیم. اما پس از برقراری صلح موضوعات دیگری به عنوان چالش‌های امنیت ملی مطرح می‌شوند. عرصه امنیت بسیار پیچیده و حساس است. هر پدیده امنیتی با تهدیدات و فرصت‌هایی همراه است و در چنین بستری همه در پی حداکثر سازی فرصت‌ها و منافع و دفع تهدیدات و زیان‌ها می‌باشند. امروزه موضوعات کثیری در چارچوب امور امنیت ملی مورد توجه قرار می‌گیرند. این برداشت که امنیت ملی را مساوی بقای ملی تعریف کنیم، امروزه از سوی صاحب نظران کثیری بسیار ناقص و نارسا تلقی می‌شود.

۶. نسبی بودن مفهوم امنیت ملی: این ویژگی در واقع در پیوند عمیق با ویژگی ذهنی بودن مقوله امنیت ملی است که براساس آن هر تعریف از امنیت ملی تحت تأثیر تشخیص، ارزیابی، پردازش و جمع‌بندی تعریف‌کننده قرار دارد و نمی‌توان مدعی یک تعریف مطلق از این مفهوم بود (سیف‌زاده، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۶).

در مورد این که مصادیق و شاخص‌های جاری امنیت ملی کشورها چه می‌باشند، بستگی به نظر سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران هر کشور دارد. مقوله‌هایی چون بقای سیستم سیاسی، فقدان تهدید تجاوز از سوی نیروهای خارجی، فقدان اعتراضات

سیاسی مخرب، و انسجام و یکپارچگی ملی اهدافی‌اند که معمولاً همه دولت‌ها آنها را در چارچوب امنیت ملی خود مورد پی‌گیری قرار می‌دهند. متغیرهایی نظیر موقعیت قدرت و ایدئولوژی باعث می‌شوند تا اهداف سیاست امنیت ملی دولت‌ها قالب‌های متفاوتی به خود بگیرند. اتخاذ سیاست امنیتی مستلزم انتخاب اهداف، روش‌ها، منابع، ابزارها و تدابیری لازم اجرای آن است. اهداف نهایی سیاست امنیت ملی دولت‌ها معمولاً شباهت‌های بسیاری دارند. اما روش‌ها، منابع، ابزارها و تدابیر لازم اجرای سیاست امنیت ملی دولت‌ها ناهمسان‌تر می‌باشند. به علاوه، اهداف کلان سیاست امنیت کشورها معمولاً در طول زمان نیز کمتر دستخوش تغییر می‌شوند. اما استراتژی‌ها و تاکتیک‌های پی‌گیری آنها معمولاً تغییر پذیری بیشتری دارند. میزان کامیابی دولت‌ها در رسیدن به اهداف تابع ماهیت استراتژی‌ها و تاکتیک‌های پی‌گیری اهداف است. برخی اهداف امنیت ملی ناظر بر دوره کوتاه مدت، برخی میان مدت، و برخی دیگر دراز مدتند. هیچ دولتی نمی‌تواند مدعی باشد که در پی‌گیری اهداف امنیت ملی خود کامیابی مطلق دارد. اما معمولاً برای دولت‌ها حدی از کامیابی می‌تواند منجر به این ادعا شود که شرایط امنیت ملی در حد مطلوب است. اینکه تأمین چه حد از اهداف امنیت ملی برای رسیدن به وضع عادی یا مطلوب کفایت می‌کند، سؤالی است که نمی‌توان پاسخ قاطع و مطلقی برای آن داشت. قانع‌کنندگی شرایط بستگی به نگاه سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران هر دولت دارد، هرچند که ممکن است بسیاری ناظران دیدگاه متفاوتی داشته باشند.

۳. مکاتب و تئوری‌های امنیت ملی

چنان‌که بخواهیم مکاتب و تئوری‌های امنیت ملی را در یک چارچوب آکادمیک مورد بررسی قرار دهیم، باید روی رشته روابط بین‌الملل تمرکز کنیم، چرا که در این رشته دغدغه امنیت ملی بسیار پررنگ‌تر بوده و در تئوری‌ها، رهیافت‌ها و مکاتب فکری روابط بین‌الملل توجه ویژه‌ای به این مفهوم بوده است. در مورد خاستگاه اولیه روابط بین‌الملل سه رهیافت عمده وجود دارد: یک رهیافت که توسط رئالیست‌هایی چون ای. اچ. کار (E. H. Carr) ترویج شده، خاستگاه مزبور را جنگ پلوپونزی می‌داند که بیش از ۲۵۰۰ سال قبل بین دولت شهرهای آتن و اسپارت رخ داد. در مقابل، کسانی چون کی. جی. هالستی (K. J. Holsti) صلح و ستفالیای در سال ۱۶۴۸ را که به دنبال آن دولت ملی پا به عرصه وجود گذاشت، خاستگاه اصلی می‌دانند و رهیافت سومی هم وجود دارد

که آغاز مطالعات روابط بین‌الملل را به سال ۱۹۱۹ یعنی پس از جنگ جهانی اول باز می‌گرداند. گذشته از اینکه کدام یک از این رهیافت‌ها مناسب‌تر و صحیح‌تر است، آنچه اهمیت دارد این است که هر سه رهیافت ظهور روابط بین‌الملل را به نوعی ناامنی نسبت می‌دهند که این حاکی از دغدغه محوری امنیت در روابط بین‌الملل می‌باشد (تری تریف و دیگران، ۱۳۸۱: ۳۷-۳۴).

مطالعه و بررسی مسایل امنیتی به مثابه یک حوزه مطالعاتی مستقل در بطن حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های امریکا طی سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ شکل گرفت و اولین تلقی‌ها از مقوله امنیت به صورت منسجم عرضه گردید. اولین تلاش عمده متعلق به آرنولد ولفرز (Arnold Wolfers) است (شولتز، ۱۳۸۱: ۷۱-۷۰). وی در کتاب مشهورش یعنی *ناهماهنگی و تشریک مساعی* (۱۹۶۲) امنیت ملی را در دو بعد عینی و ذهنی تعریف کرده که بعد عینی آن ناظر بر فقدان تهدید نسبت به ارزش‌های کسب شده و بعد ذهنی آن ناظر بر فقدان ترس از مورد حمله قرار گرفتن ارزش‌های مزبور می‌باشد. ولفرز امنیت را در سه لایه متفاوت مورد بررسی قرار داده که عبارتند از امنیت ملی، امنیت بین‌المللی، و امنیت جهانی (رک: Wolfers, 1962).

دوره فوق‌الذکر مقارن با غلبه مکتب رئالیسم در روابط بین‌الملل بود که به تبع آن مطالعات امنیتی نیز جهت‌گیری رئالیستی به خود می‌گیرد. به‌طور کلی، در نیمه دوم قرن ۲۰ جریان رئالیسم کلاسیک و نورئالیسم در مرکز توجه تئوری پردازان، محققان و سیاستمداران عرصه روابط بین‌الملل بود. رئالیسم کلاسیک در دهه ۱۹۶۰ با چالش‌های روش‌شناختی مواجه شد که به دنبال آن در دهه ۱۹۷۰ نورئالیسم سربرآورد. نورئالیست‌ها مثل رئالیست‌های کلاسیک بر نقش محوری دولت-ملت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل تأکید داشتند و نسبت به نحوه تعامل میان دولت-ملت‌ها بدبین بودند. اما بدبینی خود را به ساختار آثار شیک سیستم بین‌الملل نسبت می‌دادند و سعی داشتند از تأکید رئالیست‌های کلاسیک بر ذات قدرت طلب انسان (در کنار آنارشی بین‌المللی) خودداری کنند. در سال ۱۹۷۹، کنت والتس (Kenneth Waltz) در کتاب مشهور خود *تئوری سیاست بین‌الملل* تبیینی از نورئالیسم ارائه داد که عمیقاً مورد توجه و نقد صاحب نظران روابط بین‌الملل قرار گرفت. از آن زمان، علی‌رغم انتقادات مکرر از زوایای مختلف به جریان پرطرفدار و پر نفوذ نورئالیسم، نفوذ این جریان فکری همچنان پررنگ بوده، به نحوی که جان میرشایمر (John J. Mearsheimer) در اواسط دهه ۱۹۹۰ مدعی شد که نورئالیسم تنها تئوری روابط بین‌الملل است که از قدرت

تبیین چشمگیری برخوردار است. نورنالیسم را می‌توان ادای دین مهمی به سنت فکری منسجمی دانست که ریشه‌های آن به هابز و ماکیاولی و توسیدید می‌رسد (تری تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۶۷-۶۵). البته اخیراً در مکتب رئالیستی روابط بین‌المللی شاخه‌های جدیدتری چون رئالیسم نئوکلاسیک نیز شکل گرفته است. آنچه در اینجا مهم است اشتراک همه آنها در مفروضاتی چون اصالت و خودمحموری دولت-ملت‌ها، امکان محدود همکاری بین آنها، و شکنندگی جو امنیتی حاکم بر روابط بین‌الملل است.

۴. برداشت رئالیستی امنیت ملی

چنانکه اشاره گردید، مطالعات امنیتی در سال‌های آغازین رشد و قوام خود عمیقاً تحت تأثیر جریان رئالیسم در روابط بین‌الملل قرار گرفت و تعریف امنیت ملی قویاً با آموزه‌های رئالیستی پیوند خورد. در برداشت رئالیستی از امنیت ملی مسأله مصونیت واحد سیاسی دولت و یا به عبارت دقیق‌تر دولت-ملت در برابر تعرض خارجی اهمیت کلیدی دارد، به گونه‌ای که امنیت ملی تقریباً مترادف با امنیت دولت در برابر تهاجم خارجی تلقی می‌گردد. این برداشت مضیق و تقلیل‌گرا از امنیت ملی امروزه بعضاً به عنوان برداشت سنتی از مفهوم امنیت ملی نیز خوانده می‌شود.

تقلیل امنیت ملی به امنیت دولت در برابر تجاوز خارجی ریشه در دغدغه اصلی مکتب رئالیسم در روابط بین‌الملل دارد. به نظر رئالیست‌ها اصل مهم در سیاست بین‌الملل که ویژگی متمایزی به آن می‌بخشد، عدم امنیت است. در سیاست داخلی هم امکان نامنی وجود دارد و چه بسا در شرایطی سیاست داخلی با نامنی‌های به مراتب بزرگتری مواجه شود، اما این‌ها استثنا هستند و در شرایط معمول و عادی به دلایلی که مهمترین آن وجود یک اقتدار فائقه یعنی دولت است، سیاست داخلی با مشکل نامنی مواجه نیست. اما فضای سیاست بین‌المللی به نحوی است که نامنی ویژگی معمول و عادی آن را تشکیل می‌دهد. با توجه به فقدان یک اقتدار فائقه امنیت بخش در عرصه روابط بین‌الملل، امنیت هر دولت تابع قدرت آن است. از دید رئالیست‌ها، قدرت در اساس بر توانایی وارد ساختن صدمه فیزیکی به دیگران استوار است و عدم امنیت اساساً به صورت آسیب‌پذیری در برابر صدمات جدی که دیگران با کاربرد عمدی زور وارد می‌سازند تعریف می‌شود. ارزیابی قدرت از توانایی‌های نظامی آغاز می‌گردد، در مرحله بعد توانایی‌های دیگری که مستقیماً به حفظ و کاربرد توانایی‌های نظامی کمک می‌کند و سپس عواملی که به‌طور غیر مستقیم‌تر چنین نقشی دارند، اهمیت می‌یابند.

بنابراین، قدرتمندترین و به عبارت دیگر امن‌ترین دولت‌ها، آنهایی‌اند که توانایی نظامی بیشتری دارند (تری تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۶۷-۶۵).

سرشت بشر، ماهیت دولت، و ساختار آنارشیکی سیستم بین‌المللی عواملی هستند که جو حاکم بر روابط بین‌الملل را جنگی کرده‌اند. جنگی نه به این معنی که دولت‌ها در جنگ مستمر به سر می‌برند، بلکه به این معنی هر زمان امکان وقوع جنگ وجود دارد و توافق‌های صلح توافق‌های شکننده‌ای هستند. با هیچ سازوکاری نظیر نهادهای بین‌المللی، تجارت و دموکراسی نمی‌توان معضل جنگ را ریشه کن کرد. تنها راهی که وجود دارد تلاش برای کسب هرچه بیشتر قدرت است. قدرت در نگاه رئالیست‌ها هم وسیله است و هم هدف. دولت‌هایی که قدرتمندترند، نگرانی امنیتی کمتری دارند و بنابراین وضع موجود را می‌پذیرند. اما دولت‌های ضعیف‌تر احساس ناامنی بیشتری داشته و از وضع موجود ناراضی‌اند. از آنجا که امنیت یک دولت با ناامنی دولت‌های دیگر همراه است، نوعی پارادوکس و معمای امنیت ایجاد می‌شود. ممکن‌ترین راه برای مهار جنگ میان دولت‌ها برقراری موازنه قدرت است.

به طور کلی، در دوره تسلط مکتب رئالیسم بر مطالعات روابط بین‌الملل به خصوص سال‌های بین اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ که رئالیسم کلاسیک غالب بود، تعریف و کاربرد امنیت ملی به شدت محدود و مضیق بود و ماهیتاً ارتباط تنگاتنگی با قدرت نظامی داشت. مفهوم امنیت ملی که در سال‌های پس از پایان جنگ جهانی دوم باب شد توصیف‌کننده حوزه‌ای از سیاست عمومی بود که معطوف به صیانت از استقلال و آزادی عمل (autonomy) دولت است. مهمترین ابزارهای لازم برای پیگیری تأمین این هدف نیروهای مسلح، دستگاه دیپلماسی و کارگزاری‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی هستند. حملات و تجاوزهای نظامی سایر کشورها عمده‌ترین تهدیدات علیه امنیت ملی تلقی می‌شوند و در برابر آن نیروی نظامی و توانایی جنگ عمده‌ترین ابزار مهار تهدیدات یا تأمین امنیت ملی به حساب می‌آیند. آنچه باید ایمن و امن بماند و هدف نهایی سیاست امنیت ملی محسوب می‌شد، کشور یا همان دولت-ملت است. چنین تعریف و تفسیر محدود از امنیت ملی باعث شد جمع‌کثیری از مردمان جهان از منابع و توجه دولت‌ها محروم شوند و آهنگ رشد کیفیت زندگی و رفاه آنها سرعت خیلی کمی داشته باشد (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۹-۱۷).

تجربه دو جنگ جهانی و نظامی شدن جو سیاست بین‌الملل در دوره جنگ سرد نقش بنیادینی در غلبه و نفوذ گفتمان رئالیستی امنیت ملی داشتند. تحولات دهه ۱۹۷۰

از جمله روند تنش زدایی در مناسبات شرق و غرب باعث شدند تا حدی گفت‌وگوها مزبور به چالش کشیده شود. علی‌رغم تجدید جنگ سرد در آغاز دهه ۱۹۸۰ نارضایتی و انتقاد از جریان رئالیسم ادامه یافت و ضرورت ارزیابی اساسی مجدد مفهوم امنیت ملموس‌تر گردید (شیهان، ۱۳۸۸: ۳۹). از همان زمان آغاز جنگ سرد، رهیافت‌های لیبرالیستی مختلفی وجود داشتند که مفروضات رئالیستی‌ها به خصوص جنگی بودن طبیعت روابط بین‌الملل را مورد انتقاد قرار می‌دادند و نگاه رئالیستی به امنیت را ناقص و نارسا می‌دانستند. با گذشت زمان به تدریج زمینه برای قوام‌یابی تئوری‌های جدید فراهم گردید و در مقابل برداشت‌های مضیق رئالیست‌ها از امنیت ملی، برداشت‌های موسع لیبرال و غیرلیبرال پا گرفتند. فراتر از لیبرال‌ها، مکاتب و تئوری‌های دیگری نیز تقویت شدند که تعابیر موسع و عمیق‌تری از امنیت و به‌طور خاص امنیت ملی ارائه دادند که بعدها به آنها اشاره خواهد شد.

۵. برداشت لیبرالیستی امنیت ملی

برداشت لیبرال از امنیت ملی نیز پیوند عمیق با مکتب لیبرالیسم در روابط بین‌الملل دارد. لیبرالیسم در قرن بیستم با تقریرات و تئوری‌های متعددی عرضه شده و گستره تنوعات فکری آن بیشتر از رئالیسم است. رهیافت‌ها و تئوری‌های متعددی از صلح دموکراتیک گرفته تا کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، وابستگی متقابل و نهادگرایی همگی در قالب لیبرالیسم مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند. اما همه این‌ها وجوه مشترکی دارند که تمایز آشکاری را بین لیبرالیسم و مکاتب دیگر به خصوص رئالیسم نشان می‌دهد. بارزترین وجه تمایز لیبرال‌ها از رئالیست‌ها این است که برخلاف تصور رئالیست‌ها که طبیعت و اصول حاکم بر سیاست بین‌الملل را جبری و غیرقابل تغییر تلقی می‌کنند، لیبرال‌ها امکان تحول در جهت کاهش تعارض‌ها و رسیدن به صلح فراگیر را می‌پذیرند. جی. استین (J. Stean) و ال. پتیفورد (L. Pettiford) بر این نظرند که لیبرالیسم مبتنی بر مفروضه‌های زیر است:

۱. انسان‌ها عقلانی‌اند و عقلانیتشان ممکن است به شکل ابزاری به عنوان توانایی شکل دادن و پی‌گیری منافع باشد یا به شکل توان فهم اصول اخلاقی و زندگی براساس حکومت قانون.
۲. به آزادی فردی باید بیش از هر چیزی بها داد.

۳. سرشت بشر مثبت و ترقی جو است. از این رو، امکان تغییر شرایط روابط بین‌الملل در جهت بهتر شدن وجود دارد. انسان‌ها می‌توانند به صورت کارگزارانی برای ایجاد تغییر عمل کنند.

۴. تصور تفکیک بین قلمرو داخلی و قلمرو بین‌المللی مخدوش است. پدیده‌هایی چون وابستگی متقابل مرزهای میان دولت‌ها را به شکل فزاینده‌ای نفوذ پذیر کرده و ممکن است مرزهای بین قلمرو داخلی و بین‌المللی به قدری نفوذ پذیر شود که یک اجتماع جهان شمول بشری تحقق یابد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۷).

در اینجا اهمیت بحث لیبرال‌ها در زیر سؤال بردن مفروضات اساسی رئالیست‌ها و به تبع آن تعریف و تفسیری نوین از امنیت ملی می‌باشد. لیبرال‌ها با توجه به نگاه مثبتی که به ذات بشر و سرشت روابط بین‌الملل (علی‌رغم پذیرش آنارشی) دارند، تصور وجود ناامنی دائمی در روابط بین‌الملل را زیر سؤال می‌برند. آنها در تعریف قدرت و امنیت فراتر از قدرت نظامی به عوامل دیگری نظیر توأم اقتصادی و صنعتی بها می‌دهند و حتی نقش آنها را پررنگ‌تر به حساب می‌آورند. لیبرال‌ها متغیرهای دخیل در شرایط روابط بین‌الملل را متکثر و چندپاره و در عین حال تغییر پذیر می‌دانند. از منظر این مکتب، با گذشت زمان و شکل‌گیری تحولاتی نظیر توسعه دموکراتیزاسیون، توسعه تجارت و همکاری‌های اقتصادی، تحولات تکنولوژی و گسترش نهادهای بین‌المللی زمینه مناسب‌تری جهت کاهش نزاع‌ها فراهم می‌گردد. به علاوه، امنیت چیزی فراتر از فقدان جنگ است. از آنجا که در لیبرالیسم آزادی و انتخاب فرد اهمیت بالایی دارد، در تعریف امنیت ملی، امنیت افراد مهم تلقی می‌شود و چالش‌های تهدید کننده امنیت افراد نیز صرفاً جنگ نیست، بلکه ممکن است چالش‌های متعددی امنیت افراد را تهدید کنند. در امنیت ملی، هم باید به امنیت مرزهای ملی، هم امنیت نظام سیاسی و هم امنیت افراد توجه کرد. به علاوه، برای تأمین امنیت ملی هم نیاز به سازوکارهایی فراتر از تقویت نظامی و جنگ وجود دارد و کنش‌گران دیگری در کنار دولت‌ها ممکن است در تعقیب و تثبیت امنیت ملی نقش بازی کنند. لیبرال‌ها بعضاً تا جایی پیش می‌روند که استفاده از برچسب ملی را برای امنیت نارسا می‌شمارند.

لیبرال‌ها می‌پذیرند که جنگ و تجاوزها تهدیدات امنیتی بزرگی هستند، اما مشابه رئالیست‌ها راه حل را در تقویت هرچه بیشتر قوای نظامی نمی‌دانند. نحله‌های

مختلف لیبرالیسم سازوکارهای مختلفی برای برقراری صلح و امنیت معرفی می‌کنند. به عنوان مثال:

- لیبرال انترناسیونالیست‌ها یا طرفداران صلح دموکراتیک برآنند که با توجه به امکان مهار و حذف جنگ بین حکومت‌های لیبرال دموکراتیک، هرچه فرایند دموکراتیزاسیون در کشورها تعمیق شود، چشم انداز صلح و امنیت مثبت‌تر می‌شود.

- فراملی‌گرایان بر این نظرند که روابط میان کنشگران غیردولتی در ورای روابط دولت‌ها، روابط میان دولت‌ها را صلح‌آمیز می‌سازند.

- کارکردگرایان و نوکارکردگرایان توسعه همکاری‌های اقتصادی-فنی را مقدمه تفاهم و همکاری سیاسی می‌دانند.

- تئوری‌پردازان تئوری ارتباطات افزایش مبادلات اجتماعی میان افراد را زمینه ساز همگرایی و تشکیل اجتماعات امنیتی به حساب می‌آورند.

- نهادگرایان، توسعه نهادها یا رژیم‌های بین‌المللی را مهار کننده رفتارهای توسعه‌طلبانه و ستیزه‌جویانه دولت‌ها به حساب می‌آورند (رک: مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۷۲-۲۵).

لیبرال‌ها از نظر درجه علمی بودن و درجه خوش‌بینی به جو امنیتی روابط بین‌الملل در رده‌های متفاوتی قرار دارند. حتی اهمیت و نقشی را که به دولت یا کنش‌گران غیردولتی می‌دهند، همسان نیستند. اما یک تفاوت اساسی که با رئالیست‌ها دارند در دغدغه‌های امنیتی شان است. دغدغه رئالیست‌ها امنیت دولت‌ها در برابر جنگ و تجاوز است. اما لیبرال‌ها با این پیش فرض که دستیابی به چنین هدفی آسان‌تر از آن است که رئالیست‌ها فکر می‌کنند، به دغدغه‌های دیگری نظیر آزادی و رفاه ملت‌ها فکر می‌کنند. به عبارت دیگر، دغدغه امنیتی خود را یک لایه عمیق‌تر از مرزهای ملی می‌سازند. با این حال، تمرکز بحث آنها بر صلح و امنیت بین‌المللی است و دستیابی به چنین هدفی را مقدمه اساسی تأمین سایر نیازهای امنیتی می‌دانند.

البته در اینجا لازم به ذکر است که اهدافی چون آزادی و رفاه در بسیاری موارد در ذیل مفهوم امنیت مورد بحث قرار نمی‌گیرند. براین اساس است که مشاهده می‌شود که در متون متعددی رئالیست‌ها را امنیت محور معرفی کرده و برای لیبرالیست‌ها از برجسب‌هایی چون آزادی محور استفاده می‌شود. اما از یک منظر دیگر، آزادی و دغدغه‌هایی از این دست در قالب امنیت مورد توجه قرار می‌گیرند. در این راستا، دین

آچسن (Dean Acheson) اظهار می‌دارد: «ما فرزندان آزادی هستیم. ما نمی‌توانیم احساس امنیت کنیم مگر آنکه در محیطی باشیم که در آن آزادی حاکم است» (Gaddis, 1982: 108). لیبرال‌ها عموماً منتقد تمرکز بی‌حد و حصر بر توانایی‌های نظامی و تعریف قدرت و امنیت با شاخص‌های نظامی هستند. هزینه‌های سنگین نظامی به همان مقیاس نیازمند تخصیص بودجه و منابع اقتصادی‌اند. هزینه‌های نظامی منابع کمیابی را که می‌توانند در خدمت رفاه اجتماعی قرار گیرند، به خود اختصاص می‌دهند. کاهش میزان اشتغال و کند شدن روند رشد اقتصادی و توسعه پژوهش‌های علمی - فنی از جمله عواقب فعالیت‌های نظامی هستند. منافع اقتصادی احتمالی ناشی از هزینه‌های نظامی در مقایسه با ارزش اقتصادی هزینه‌های نظامی ناچیز می‌باشند. در عمل نیز مشاهده شده که صرف چنین هزینه‌های سنگین در مقوله امنیت ضرورتاً به تأمین امنیت بیشتر منجر نشده است (مک‌کین‌لای و لیتل، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۱۱۸). از منظر لیبرالیستی، امنیت ملی، مفهومی چند بعدی است و محدود ساختن آن به امنیت نظامی گمراه‌کننده است.

۶. مکتب کپنهاک

چنان‌که اشاره شد، تحولاتی که از دهه ۱۹۷۰ به بعد در عرصه جهانی اتفاق افتاد، باعث تنزل موقعیت و جایگاه رئالیسم شد و به تبع آن رویکردهایی که منتقد برداشت‌های بدبینانه، تنگ‌نظرانه و تقلیل‌گرایانه رئالیست‌ها بودند تقویت شدند. لیبرال‌ها کسانی بودند که از همان دهه‌های پس از جنگ جهانی اول نقطه نظرات خود را در برابر رئالیست‌ها مطرح می‌کردند. آنها اگر چه از مناظر مختلف در حوزه امنیت ملی وارد بحث شده‌اند، اما غالباً مثل رئالیست بر امور استراتژیک بین‌المللی و به خصوص مفهوم صلح تمرکز داشتند. مکتب کپنهاک اولین جریان فکری مهمی است که تلاش کرده جایگاه مستقل‌تری برای مطالعات امنیتی تدارک دیده و چارچوب موسع‌تر و عمیق‌تری برای مفهوم امنیت ملی ترسیم کند. باری بوزان (Barry Buzan) از اولین تئوری پردازان برجسته مکتب کپنهاک به شمار می‌آید که در سال ۱۹۸۳ کتاب مشهور مردم، دولت‌ها و هراس را منتشر کرد. استقبال از این کتاب بالا بوده، به نحوی که برای مثال کن بوث (Ken Booth) از آن به مثابه جامع‌ترین تحلیل نظری در مورد مفهوم امنیت یاد کرده است (Booth, 1991: 317).

- بوزان در کتاب مزبور ضمن تأکید بر عقب ماندگی مفهوم امنیت، پنج علت عمده برای آن ذکر کرده است:
۱. پیچیدگی موضوع امنیت باعث شده تحلیل‌گران از آن رویگردان شده و به دنبال مفاهیمی که بیشتر قابلیت پیگیری دارند بروند.
 ۲. وجود دامنه مشترک بین مفهوم امنیت و مفهوم قدرت باعث شد در دوره تفوق رئالیسم در مطالعات روابط بین‌الملل امنیت تا حد زیادی معادل قدرت تلقی شده و معنای چندان مستقلاً نداشته باشد.
 ۳. اعتراضات علیه رئالیسم در اواخر دهه ۱۹۷۰ نیز انحراف را بودند. اگر چه آرمان‌گرایان (منظور همان لیبرال‌ها هستند) الگوی رئالیست‌ها را به چالش کشیدند، اما آنها هم در مقابل به جای مفهوم امنیت روی مفهوم بحث‌انگیز دیگری که همان صلح بود، روی آوردند. در عین حال، امنیت در این زمان به خاطر هم‌نشینی با الگوی قدرت، رونق خود را از دست داده بود. یا حتی مفاهیم دیگر نظیر وابستگی متقابل و تأکید بر مسایل اقتصادی نتوانستند نواقص موجود را جبران کنند. حدود دو دهه قبل یعنی از اواخر دهه ۱۹۵۰ رئالیسم با موجی از اعتراضات روش‌شناختی رفتارگرایان مواجه شده بود. اما رفتارگرایان نیز راهی جز روی آوردن به قدرت نداشتند.
 ۴. ماهیت مطالعات استراتژیک که به عنوان یک رشته فرعی، حجم بسیار گسترده‌ای از مطالب تجربی در مسایل سیاست نظامی را به خود اختصاص داده بود و بخش مهمی از نیروی خود را صرف مطابقت با تحولات جدید می‌کرد مشکل دیگری بود. مطالعات استراتژیک تا حد قابل توجهی یک پدیده انگلیسی-آمریکایی و به‌طور کلی غربی درباره نیازهای سیاست دفاعی است. قدرت‌های غربی به خاطر دغدغه‌های سیاسی خاصی که در جهت حفظ وضع موجود و رهایی از فشارهای دیگران داشتند باعث شدند مطالعات استراتژیک نیز روی ضروریات ناشی از سیاست‌های ملی تمرکز کند. به این ترتیب، علی‌رغم استفاده از مفهوم امنیت در مطالعات استراتژیک، این حوزه مطالعاتی تحت تسلط و نفوذ الگوی رئالیستی کشمکش قدرت بود.
 ۵. دست‌اندرکاران سیاست‌گذاری دولت‌ها برای حفظ ابهام مفهوم امنیت برهان‌های قوی داشتند. توسل به امنیت ملی برای توجیه اقدامات و سیاست‌های دولت که در غیر این صورت می‌بایستی ضرورت آنها مورد اثبات

قرار می‌گرفت، ابزار سیاسی ساده‌ای برای دفاع از منافع متعدد بسیاری از دولت‌های مختلف به حساب می‌آید. این موضوع در باز بودن و تعریف نشدن دقیق مفهوم امنیت ملی و به‌طور کلی امنیت تأثیر قابل توجهی داشت (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۵-۲۰).

بوزان در چاپ دوم کتاب خود (۱۹۹۱)^۱ اظهار می‌دارد که کاهش تهدیدات نظامی در طول دهه ۱۹۸۰ امکان تصور سایر تهدیدات را فراهم ساخت و اهمیت انواع دیگر تهدیدات رو به افزایش نهاد. وی (به همراه محققان دیگری نظیر ریچارد اولمان Richard Ulman) بر این نظر بوده است که مفهوم امنیت باید در دو جهت باز و گسترده شود: اول اینکه از حوزه نظامی فراتر رفته و دارای معنای عام‌تری باشد که نه فقط در عرصه نظامی بلکه در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست محیطی نیز قابلیت کاربرد داشته باشد. و دوم اینکه هدف مرجع امنیت یا آنچه که باید امن بماند از حوزه دولت فراتر رفته و کنش‌گرانی چون افراد درون دولت و نهادهای بین‌المللی را نیز در برگیرد. با این حال، در مکتب کپنهاک، امنیت ملی مرکز ثقل و محور امنیت تلقی می‌شود. به نظر بوزان، امنیت اجتماعات انسانی در پنج بخش به هم پیوسته و به هم وابسته قابل شناسایی و تحلیل است:

۱. امنیت نظامی به اثرات متقابل توانایی‌های تهاجمی و تدافعی مسلحانه دولت‌ها و نیز برداشت آنها از مقاصد یکدیگر مربوط است؛
۲. امنیت سیاسی ناظر بر ثبات سازمانی دولت‌ها، سیستم‌های حکومتی و ایدئولوژی‌هایی است که به آنها مشروعیت می‌بخشد؛
۳. امنیت اقتصادی یعنی دسترسی به منابع، مالیه و بازارهای لازم برای حفظ سطح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت؛
۴. امنیت اجتماعی به قابلیت حفظ الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، مذهب و هویت و عرف ملی با شرایط قابل قبولی از تحول مربوط است؛ و
۵. امنیت زیست محیطی ناظر است بر حفظ محیط زیست محلی و جهانی به عنوان سیستم پشتیبانی ضروری که تمامی حیات بشری بدان متکی است. (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۴).

سه دلیل عمده بوزان برای بسط مفهوم امنیت عبارتند از: الف) تغییر واقعیت‌های جهان که در چارچوب آن می‌توان به افزایش وابستگی متقابل، کاهش تهدیدات نظامی، و اهمیت یافتن انواع دیگر تهدیدات اشاره کرد. ب) مفهوم بسط یافته امنیت می‌تواند

دارای ویژگی‌های سیاسی مطلوب‌تری باشد، چرا که برای ممانعت از سوء استفاده حکومت از مفهوم امنیت ملی شرایط مناسبی فراهم می‌گردد. اگر چه بعد نظامی امنیت به‌طور سستی میزان قابل توجهی از پنهان کاری را موجب می‌شود. اما ابعاد غیر نظامی آن معمولاً شفاف می‌باشند. گروه‌های مختلف جامعه با امنیتی شدن موضوعات خاص می‌توانند دولت را به اولویت قرار دادن آن موضوعات وادارند و از ایجاد تغییر و تحولات نامطلوب در آنها جلوگیری کنند. (ج) بسط مفهوم امنیت رشته مطالعاتی روابط بین‌الملل را یکپارچه‌تر و منسجم‌تر می‌سازد. امنیت می‌تواند به مثابه یک ایده سازمان دهنده در مطالعات بین‌الملل نقش بازی کند. مفهوم امنیت در عین حال که حداقل به اندازه مفهوم قدرت در وحدت بخشی به موضوع مؤثر است. پیامدهای سیاسی مخرب کمتری دارد (بوزان، ۱۳۷۸: ۴۱۰-۴۰۴).

پیشنهادات بوزان و همفکرانش برای گشودن و بسط موضوع امنیت تحولات مهمی در مفهوم امنیت ملی ایجاد کرد. بوزان اگرچه بخش اعظم تئوری امنیت دوره جنگ سرد را مورد نقد قرار داد، اما به موضع اساساً رئالیست ساختاری خود تداوم بخشید و نقش اصلی دولت را حفظ کرد. وی در دهه ۱۹۹۰ تا حد زیادی از پذیرش اصول و انگاره‌ها رئالیستی دور شد. در سال ۱۹۹۸، بوزان و همکارانش یعنی اول ویور (Ole Waever) و جاپ دو ویلد (Jaap de Wilde) طی کاری مشترک اعلام کردند که رهیافتشان بر آثار کسانی استوار است که بیش از یک دهه پیش برتری عنصر نظامی و دولت در مفهوم سازی امنیت را به چالش کشیدند. بوزان و ویور در سال ۲۰۰۳ کتاب دیگری منتشر کردند که از ویژگی‌های آن زیر سؤال رفتن بیشتر دولت و تأکید بر مجموعه‌های امنیتی منطقه ای است (شیهان، ۱۳۸۸: ۷۲-۶۹).

بوزان و همکارانش عمدتاً در قالب مکتب کپنهاک شناخته می‌شوند، اما این امر گویای وحدت نظر واقعی میان همه اعضای این مکتب نیست. حتی نظرات برخی اعضاء در طول زمان نیز تغییراتی داشته است. برای مثال، بوزان و ویور در مورد محوریت دولت در گفتمان امنیت تساهل یکسانی ندارند. در نوشته‌های بوزان در این مورد تناقض وجود دارد. او در یکی از آثار خود در سال ۱۹۹۱ قویاً رهیافتی دولت محور دارد و استدلال می‌کند تنها با توجه به واقعیت امنیت دولت است که تهدیدات علیه سایر اهداف مرجع امنیت مثل فرد معنی می‌دهد. اما در کتاب سال ۲۰۰۳ مدعی شد که تئوری اش کنشگران غیر دولتی را نیز در بر گرفته و حتی اجازه تسلط و تفوق آنان را می‌دهد. همچنین تأیید می‌کند که دست کم در بخش‌های معینی از جهان پس

از دوره جنگ سرد جوامع امنیتی ای شکل گرفته‌اند که امنیت را عمدتاً به صورت غیر نظامی تلقی می‌کنند. بوزان و ویور در کتاب سال ۲۰۰۳ خود نهایتاً از پاسخ قاطع خودداری کرده و اعلام می‌کنند که تاریخ باید درباره میزان و چگونگی محوریت دولت در امنیت در مقایسه با سایر اهداف مرجع ممکن قضاوت کند (شیهان، ۱۳۸۸: ۷۳-۷۲). اگر چه بوزان در آغاز کار رهیافت خود را در برابر رهیافت دولت محور سنتی قرار داد، اما در نهایت نتوانست جایگاه محوری دولت را به طور اساسی به چالش بکشد. همین مسأله زمینه بروز برخی انتقادات بوده است. از جمله مارتین شاو (Martin Shaw) بر آن بوده که تا زمانی که مفروضه های دولت محور تفکر سنتی امنیت زیر سؤال نرود، تلاش برای بسط مفهوم امنیت به منظور تعمیق فهم امنیت و عمل بر مبنای آن نتیجه محدودی خواهد داشت (Shaw, 1994: 90).

۷. پست‌پوزیتیویسم و مسأله امنیت

موضوع اجتماعی بودن یا بین‌الذهانی بودن مفهوم امنیت در مکتب کپنهاک کم و بیش مورد توجه بوده است. اما حلاجی مفصل مفهوم امنیت براساس موضوع مزبور اساساً در ادبیات پست‌پوزیتیویسم ها مشهود است. پست‌پوزیتیویسم یک جریان فکری گسترده با شاخه‌های مختلف است که هر چهار اصل اساسی پوزیتیویسم یعنی وجود حقیقت عینی قابل کشف، توانایی عقل به کشف معانی با روش عقلانی واحد، جدایی سوژه از ابژه، و تجربه‌گرایی را به چالش کشیده و بر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند. ساختی که متکی بر تکثر معنایی و جدایی ناپذیری بین سوژه و ابژه می‌باشد. بر اساس برداشت پست‌پوزیتیویست‌ها، نمی‌توان برای شناخت واقعیت‌ها مشاهده‌گر را از امر مورد مشاهده جدا ساخت. جهان چیزی جز شناخت و آگاهی ساخته و پرداخته شده در اجتماع نیست. برخلاف پوزیتیویست‌ها که از وجود واقعیت‌های «حقیقی» در برابر واقعیت‌های «تصوری» صحبت می‌کنند، به نظر پست‌پوزیتیویست‌ها تنها آگاهی و شناختی که ساخته و پرداخته جامعه است وجود دارد. واقعیت‌های تصوری و واقعیت‌های حقیقی هر دو مثل هم و یکسانند، چرا که امور اندیشه‌ای بر امور مادی تقدم و ارجحیت دارند. حقیقت عینی وجود ندارد، بلکه تنها حقیقت‌هایی وجود دارند که اجتماعات آنها را تعریف کرده‌اند. همچنین، هیچ «عقل» واحدی وجود ندارد، بلکه عقل‌هایی وجود دارند که اجتماعات آنها را تعریف کرده‌اند (تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۱۹۶).

پست‌پوزیتیویست‌ها شاخه‌های مختلفی دارند. سه رهیافت عمده‌ای که در باب امنیت مباحث نسبتاً صریح و مفصلی دارند عبارتند از: تئوری انتقادی، فمینیسم، و پست‌مدرنیسم. همچنین می‌توانیم رهیافت سازه‌انگاری (constructivism) را در قالب پست‌پوزیتیویسم قرار دهیم و به مطالعات امنیتی سازه‌انگاران اشاره کنیم. در اینجا به صورت گذرا به نگاه رهیافت‌های مذکور به مفهوم امنیت اشاره می‌کنیم.

الف) تئوری انتقادی: اساس بحث تئوری پردازان انتقادی این است که با توجه به اینکه تئوری‌ها بی طرف نبوده و حامل ارزش‌ها و منافع خاصی هستند، تئوری‌های امنیت نیز عموماً چنین ویژگی‌ای داشته‌اند. در رهیافت انتقادی امنیت برای رفع این معضل ایده رهایی (emancipation) بشر مورد توجه جدی قرار می‌گیرد. منظور از رهایی آنچنان که بوث اظهار می‌دارد آزاد شدن انسان از محدودیت‌هایی است که مانع انتخاب آزادانه او در بستر فرصت‌های برابر و عادلانه می‌شود. به همین جهت بوث رهایی را موجد امنیت واقعی دانسته و به لحاظ تئوریک آنها را برابر می‌داند (Booth, 1991: 311). نوک پیکان حملات مکتب انتقادی علیه رئالیست‌هاست که به‌طور آشکارتری به ساختارهای مبتنی بر سلطه مشروعیت می‌بخشد. رئالیسم امنیت دولت را بر امنیت مردم ترجیح داده و از پذیرش مسایل هنجاری سر باز می‌زند. انتقادیون خواهان توسعه و تعمیق دستور کار امنیتی هستند، اما این پروژه را با محوریت رهایی انسان می‌خواهند و در صدد غلبه بر مانع دولت دارای حاکمیت می‌باشند. از این منظر، دولت ممکن است منشأ بزرگترین تهدید علیه امنیت انسان باشد. تهدید دولت نه تنها متوجه شهروندان خود است، بلکه متوجه مردمان دیگری است که از منظر دولت‌ها غیر خودی تلقی می‌شوند. تئوری‌های انتقادی به دنبال حذف مرزهایی هستند که با تفکیک خودی از غیر خودی مانع رهایی و امنیت انسان می‌شوند. دولت در رهیافت انتقادی در نهایت ممکن است به صورت ابزاری برای رسیدن به غایت به کار آید. به خصوص در شرایطی که علایق رهایی‌بخش گروه‌های مختلف در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. اما هدف و غایت نهایی انسان است (رک: Campbell, 1992).

ب) پست‌مدرنیسم: از نظر پست‌مدرن‌ها، مدرنیته یک پروژه‌ای است که اصولاً تلاش دارد یک شیوه خاص تفکر و تعقل را در گستره جهانی ترویج کرده و به نام توسعه پیشرفت سایر شیوه‌های اندیشه و عقلانیت را حذف کند. در این چارچوب، کسانی که خارج از پروژه مدرنیته قرار می‌گیرند، محکوم به انزوا و انفعال هستند. پست‌مدرن‌ها برتری جویی و ادعای حقیقت واحد بودن هر اندیشه‌ای را رد می‌کنند. پیام اصلی

رهیافت پست مدرن این است که چیزی به عنوان حقیقت وجود ندارد. تنها رژیم‌های حقیقت وجود دارند. از نظر پست مدرن‌ها، گسترش دامنه مفهوم امنیت را نمی‌توان گامی به جلو دانست، بلکه این نوعی تحول و تکامل تکنیک‌های سستی دولت برای کشف خطرات خارجی و دفع آنهاست. هویت دولت به گونه‌ای است که مقاومت‌ها در برابر ادغام در هویت ملی را تهدید غیر خودی‌ها علیه امنیت ملی به حساب می‌آورد. دولت با قرار دادن حوزه منظم داخلی در مقابل ناامنی‌های فراسوی مرزهای کشور، شهروندان را کنترل کرده و هویت ادراکی آنان را تثبیت می‌کند. چنان که دیوید کمپل (David Campbell) اظهار می‌دارد، دولت‌ها خود «اجتماعات سیاسی مفروض» و ادراکی هستند و ناسیونالیسم نوعی سازوکار دولت برای کسب مشروعیت می‌باشد (Campbell, 1992: 11). پست مدرنیسم اساساً انگاره حاکمیت دولت را مسأله‌دار ساخته و به این ترتیب مفروضه‌های امنیتی‌ای چون تقابل حاکمیت و آنارشی را زیر سؤال برده است. از منظر رهیافت پست مدرن، حتی انگاره امنیت نیز مشکل دار است. اطمینان‌ها و تضمین‌هایی که امنیت نوید آنها را می‌دهد در یک جهان اجتماعی بشری غیر واقع بینانه است. جهانی که سرشار از نقصان و ناتمامی، گسست و واگرایی، ناهمگنی و عدم تجانس، و پذیرای تفاوت و تمایز می‌باشد. به نظر برخی منتقدان، پست مدرنیسم اگر چه به فهم عمیق امنیت کمک کرده، اما پروژه مشخصی برای امنیت ندارد. البته لازم به ذکر است که پست مدرن‌ها رویکرد یکسانی ندارند. در حالیکه برخی نظیر ژان بودریار (Jean Baudrillard) به ورطه پوچ‌گرایی نزدیک شده‌اند، افرادی چون ریچارد اشلی (Richard Ashley)، رابرت واکر (Robert B. J. Walker) و به‌خصوص دیوید کمپل با طرح ایده‌هایی چون کمک به سرکوب شدگان و به حاشیه کشیده شدگان و جستجوی زندگی بهتر به رهیافت انتقادی تمایل دارند (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۸۸-۱۷۹).

ج) فمینیسم: فمینیست‌ها با وجود نحله‌های مختلف پوزیتیویستی و پست پوزیتیویستی که دارند، همگی یک متغیر مهم را در تحلیل مفهوم امنیت وارد می‌کنند و آن جنسیت است. ارتباط این دو متغیر به ویژه در رهیافت فمینیست‌های پست پوزیتیویست به نحو عمیق‌تری مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و در اینجا بر نقطه نظرات این گروه تأکید می‌کنیم. به نظر فمینیست‌های پست پوزیتیویست نه تنها مفاهیمی نظیر دولت، حاکمیت، و امنیت با بنیان مردسالارانه قوام یافته‌اند، بلکه خود معرفت‌شناسی پوزیتیویستی مدرنیته را نیز مرد سالارانه انگاشته و برآنند که کلیه فمینیست‌ها باید به پست پوزیتیویسم روی بیاورند. رویکرد فمینیست‌ها در مورد مفهوم امنیت یکدست

نیست، اما بحث اساسی اکثر آنها این است که امنیت باید مبتنی بر عدالت و به خصوص عدالت جنسیتی باشد. به نظر فمینیست‌های پست‌پوزیتیویست واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی طبیعی نیستند، بلکه اقتضایی‌اند و به صورت اجتماعی برساخته شده‌اند. بنابراین، آنها تغییر پذیر می‌باشند. فمینیسم مخالف تفکیک امنیت و ناامنی در قالب‌هایی چون ملی و بین‌المللی است. به نظر فمینیست‌ها خشونت و ناامنی در طول یک پیوستار کلی قرار دارند و ارائه راه حل باید براساس این پیوستار پی‌گیری شود. بنابراین رهیافت فمینیسم ظرفیت و قابلیت آن را دارد که دستور کار گسترده‌تر امنیت را به کار گرفته و به این ترتیب درک از امنیت را عمیق‌تر کند (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۲).

د) سازه‌انگاری: رهیافت سازه‌انگاری یا به تعبیر دقیق‌تر سازه‌انگاری اجتماعی را می‌توان محصول موج انتقادات پست‌پوزیتیویست‌ها و به خصوص پست‌مدرن‌ها علیه رهیافت‌های پوزیتیویست تلقی کرد. سازه‌انگاران طیفی را تشکیل می‌دهند که یک سر آن به پست‌پوزیتیویست‌ها و سمت دیگر آن با پوزیتیویست‌ها قرابت دارد. یک چارچوب تحلیلی غالب از سازه‌انگاری، سازه‌انگاری ونٹی است که توسط الکساندر ونت (Alexander Wendt) پایه‌گذاری شده و بر نقش هنجارها، فرهنگ‌ها، و برداشت‌ها در شکل‌گیری هویت‌ها و منافع تأکید دارد. از دید ونت، آنارشی منطق خاص و ثابتی ندارد و معلول عمل یا رویه‌هایی است که ساختار خاصی از هویت‌ها و منافع را شکل می‌دهند. روایت رئالیستی هابزی فقط یک روایت از آنارشی است و در کنار آن آنارشی‌هایی با منطق لاکئی یا حتی کانتی وجود دارند (رک: ونت، ۱۳۸۴). سازه‌انگاران با تأکید بر بعد فرهنگی سیاست‌گذاری بر آنند که کنش‌گران عرصه روابط بین‌الملل لزوماً طبق عقلانیت رئالیستی یا لیبرالیستی عمل نمی‌کنند. بلکه در سطحی عام‌تر، چارچوب‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی نقش مهم‌تری بازی می‌کنند. کشورها براساس هویت‌های خاصی که دارند، دوست، رقیب، و یا دشمن خود را شناسایی می‌کنند و به تبع آن احساس امنیت یا ناامنی می‌کنند. از نظر سازه‌انگاران، صلح و امنیت در روابط بین‌الملل لیبرال دموکراسی‌ها ریشه در غلبه هنجارها و برداشت‌هایی دارد که به مصالحه و همکاری تمایل دارند. طبق رهیافت سازه‌انگاری اگر امروزه سیاست خارجی کشورهای چین، آلمان و ژاپن در مقایسه با دهه ۱۹۳۰ تغییر اساسی یافته، به خاطر تحول فرهنگ سیاسی - نظامی این کشورهاست که نگاه آنها را به محیط بین‌المللی مسالمت‌آمیز و همکاری‌جویانه کرده است (رک: لانتیس، ۱۳۸۳). از منظر سازه‌انگاری،

احساس امنیت یا ناامنی کشورها ریشه‌های فرهنگی و هویتی دارد. همین هویت‌ها هستند که باعث می‌شوند گروهی از دولت‌ها با همدیگر دست به اتحاد زده و در برابر بلوک دیگری که از سوی آنها احساس تهدید و ناامنی می‌کنند، موازنه تشکیل دهند. هویت‌ها نگاه دولت‌ها را معنا بخشیده و به احساس امنیت یا ناامنی آنها از سوی کنش‌گران مختلف جهت می‌دهند.

در مجموع، با توجه به نگاه کل‌گرایانه‌ای که رهیافت‌های پست‌پوزیتیویستی به روابط بین‌الملل و مسایل آن دارند، مفهوم امنیت را نیز کل‌گرایانه تحلیل می‌کنند. البته لازم به ذکر است که سازه‌نگاری ونتی تا حدی دولت‌گراست. از این روست که واژه‌هایی چون «امنیت ملی» برای آنها ناقص و نارساست. پست‌پوزیتیویست‌ها در مجموع، تلاش دارند امنیت و مفاهیم مرتبط با آن نظیر دولت را به‌طور عمیق درک و فهم کرده و با توجه به بنیان‌های اجتماعی تاریخمندی که برای آنها در نظر می‌گیرند، زمینه‌ها و جهت‌های تغییرات را شناسایی و تحلیل کنند. این گروه، با وجود مباحث انتزاعی و پیچیده‌ای که دارند، در بسط و تعمیق مفهوم امنیت نقش چشمگیری داشته‌اند.

۸. رهیافت جهان‌سومی امنیت ملی

«امنیت ملی» یک مفهوم غربی و به ویژه امریکایی است که در سال‌های پس از ۱۹۴۵ رواج یافت. این مفهوم در پاسخ به یک سری شرایط و نیازهای گروهی از دولت‌ها (غربی) ظهور یافت. دولت‌هایی که عمدتاً جوامع قدرتمند و با دوامی داشتند و برخی از آنها علی‌رغم کوچک بودن از سابقه یک قدرت بزرگ برخوردار بوده‌اند. از پایان جنگ جهانی دوم، دولت‌های غربی یک مجموعه امنیتی‌ای را شکل دادند که در آن خطر حمله نظامی در درون مجموعه رفع گردید، اما خطر حمله نظامی از سوی بلوک شرق وجود داشت. واژه «امنیت ملی» در کاربرد غربی آن، با اولویت جلوگیری از بروز جنگ در هم آمیخته شده است که این از یک سو، ریشه در شرایط بین‌المللی زمان شکل‌گیری مفهوم امنیت ملی دارد، و از سوی دیگر، به سرشت خاص کشورهای غربی در آن زمان باز می‌گردد. در این کشورها فاصله میان تشکیلات حکومتی و جامعه و شهروندان بسیار کم بوده و به‌طور کلی مشکلات امنیتی عمدتاً در برابر دولت-ملت به مثابه یک هویت اجتماعی-سیاسی مطرح بوده‌اند. در این چارچوب، امنیت ملی به شیوه زندگی مردمی که حکومت را در اختیار دارند مربوط می‌شود. حال، با توجه به

تفاوت‌های چشمگیری که بین شرایط دولت‌های غربی و دیگران به خصوص دولت‌های جهان سوم وجود داشته، ضرورت انجام مطالعات مستقل‌تر در مورد امنیت ملی جهان سوم مطرح شد. بسیاری از دولت‌های جهان سوم با معضلات متفاوتی نظیر بی‌ثباتی سیاسی و فقر گسترده مواجه بوده‌اند. تفاوت‌های گسترده میان غرب و جهان سوم آنقدر عمیق بوده که تعمیم مفهوم امنیت ملی غربی برای این کشورها ناقص و نارسا تلقی می‌شده است (بوزان، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۶).

مطالعاتی که در مورد شرایط امنیت ملی جهان سوم به عمل آمده، حاکی از ساختار چندگانه تهدید در این کشورهاست و به تعبیر بوزان هر کشور در میان دنیایی از تهدیدات قرار دارد. کشورهای جهان سوم به خاطر ضعف‌ها و وابستگی‌های متعددی که دارند، اقتصاد آسیب‌پذیرتری دارند. فقر و نابرابری از ویژگی‌های بارز آنهاست. همین مسأله به تهدیدات زیست محیطی جهان سوم نیز دامن زده است. رشد جمعیت و فشار جمعیتی باعث می‌شود از منابع طبیعی موجود به نحو گسترده و بی حساب استفاده گردد که همین عامل مهمی برای تخریب محیط زیست به حساب می‌آید. مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی در جهان سوم علاوه بر ریشه‌های سیاسی، قویاً تحت تأثیر مشکلات اقتصادی است. چند پارگی گروهی و اجتماعی و کشمکش‌های ناشی از آن، مشکلات امنیتی بسیاری را در جهان سوم به وجود می‌آورد. تهدیدات ناشی از این مسأله متنوعند. جنبش‌های قومی تجزیه طلب یکی از مشخص‌ترین تهدیدات اجتماعی-سیاسی در جهان سوم به حساب می‌آیند. درگیری‌های اجتماعی طولانی زمینه ساز گسست و از هم پاشیدگی هویت ملی هستند (آزر و چونگ، ۱۳۸۸: ۳۱۱-۳۰۷). مجموع چنین مشکلاتی که زنجیروار همدیگر را تقویت می‌کنند به تداوم ضعف و آسیب‌پذیری دولت‌های جهان سوم منجر می‌شوند. در چنین شرایطی تهدید تجاوز خارجی می‌تواند به مثابه یک معضل امنیتی بزرگ بر آشفتگی‌های موجود بیافزاید.

ظرفیت‌ها و توانمندی‌های کشورهای جهان سوم برای پیشگیری یا مهار تهدیدات محدود است. اگر فوری‌ترین تهدید را تجاوز نظامی در نظر بگیریم، راه حل اولیه و متعارف آن تقویت نظامی است. اما تقویت نظامی غالباً نتایج پیش‌بینی نشده مخربی به دنبال دارد. کشورهای در حال توسعه جهت تقویت نظامی مؤثر باید همه یا بخش عمده منابع موجود را بسیج کنند. آنان باید نیروی کار، سرمایه، منابع طبیعی و دیگر قابلیت‌های اقتصادی را برای استفاده نظامی بسیج کنند. این برنامه ضمن دامن زدن به فقر و بیکاری باعث اولویت یافتن امور نظامی و تقویت احتمال سوءاستفاده نظامیان از

وضع موجود می‌شود. نظامی‌گری بهای سیاسی سنگینی به حساب می‌آید، چرا که به تقویت اقتدارگرایی و استبداد می‌انجامد. نکته مهم دیگر اینکه با فرض تقبل چنین هزینه‌های سنگینی برای تقویت قدرت نظامی کشور، ممکن است توانمندی لازم برای مقابله با تهدید خارجی یا حتی داخلی حاصل نشده باشد. اگر نظامیان قصد فرونشانی ناآرامی‌های ستیزه‌جویانه داخلی را داشته باشند، ممکن است رفتار سرکوب کرانه‌شان بر نارضایتی‌ها و اعتراضات دامن بزند. منابع و توانمندی‌های فیزیکی برای داشتن موضع امنیتی قوی اگرچه لازمند، اما کافی نیستند. فقدان مهارت و مدیریت سیاسی کارآمد مشکلی است که وجود آن در جهان سوم بسیار ملموس است. توان سیاسی کارآمد، نیازمند فضای سیاسی‌ای است که زمینه ساز توافق بر خط مشی در کنار طرح اجرایی جامع، منسجم و انعطاف پذیر باشد. اکثر کشورهای جهان سوم از این لحاظ بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر می‌باشند (آزر و چونگ، ۱۳۸۸: ۳۱۶-۳۱۲).

یکی از راه‌های تقریباً شکست خورده‌ای که در برخی کشورهای جهان سوم برای گریز از این نوع مشکلات برگزیده شده، گرایش افراطی به خود کفایی و خود اتکایی بوده است. نخبگانی که رهبری چنین کشورهایی را برعهده گرفته‌اند، بر آن بوده‌اند که امنیت ملی کشورشان زمانی تأمین می‌شود که از هرگونه وابستگی به خارج رها شوند. حال، اگر کاستی‌هایی وجود داشته باشد، باید به نحوی آنها را جبران کرد. برای مثال، اگر در حوزه نظامی ضعف تکنولوژیک و تسلیحاتی وجود دارد، باید با تقویت احساس تعهدات ایدئولوژیکی نظامیان و مردم آن را جبران کرد. یا برای رشد تولید و تأمین نیازهای اقتصادی پایه‌ای باید دولت دخالت کرده و با بسیج منابع و تقویت روحیه کار و تولید، نیازها را مرتفع کند. این نخبگان معمولاً با سازوکارهایی چون ایدئولوژیک سازی جامعه و سیستم سیاسی، محدودسازی فضای سیاسی، و سیاست پلیسی تلاش می‌کنند هم مشکلات مذکور را حل کنند و هم بر معضلات دیگری نظیر بحران مشروعیت و چندپارگی و گسست سیاسی-اجتماعی غلبه یابند. تجربه کشورهای جهان سومی مختلف من جمله چین کمونیست و کره شمالی نشان می‌دهد که به‌کارگیری چنین روشی اگرچه در برخی حوزه‌ها کارایی داشته، اما در عین حال، با هزینه‌های قابل توجهی همراه بوده است. به علاوه، نمی‌توان به دستاوردهای چنین روشی در درازمدت خوش بین بود. امروزه اغلب کشورها به این نتیجه رسیده‌اند که راه تقویت بنیان‌های امنیت ملی را نمی‌توان با دوری و گسست از دیگر کشورها پیگیری کرد (هان و کیونگ، ۱۳۸۸: ۱۵۰-۱۱۷).

در مجموع، جهان سوم آستان مسایلی است که مدیریت امنیت ملی این دسته از کشورها را پیچیده تر می سازد. فقر، افزایش جمعیت، تخریب محیط زیست، مهاجرت های گسترده، منازعات بین المللی متعدد تحت تأثیر عوامل مختلف نظیر کمبود آب، بحران مشروعیت و بی ثباتی سیاسی، و شکاف های اجتماعی و اقتصادی مسأله ساز از جمله مشخصه های مهم جهان سوم می باشند. ویژگی هایی از این دست اهمیت باز تعریف امنیت و مدیریت امنیت ملی را برای کشورهای جهان سوم نشان می دهند. پیچیدگی و معضل وار بودن مسأله زمان ملموس تر می شود که بدانیم کمبود نیروی انسانی واجد صلاحیت برای مدیریت امنیت ملی در کشورهای در حال توسعه یک قاعده است نه استثناء. به خاطر محدودیت هایی که بر سر راه گردش نخبگان در این کشورها وجود دارد، مدیران واجد صلاحیت به سختی در جایگاه شایسته خود قرار می گیرند. از سوی دیگر، با توجه به کمبود چنین مدیرانی، در صورت وجود جریان گردش نخبگان نیز این سؤال پیش می آید که در صورت جایگزین شدن نیروهای فاقد صلاحیت به جای مدیران شایسته چه سازوکارهایی برای حل مشکلات احتمالی مناسب می باشند (رک: مک لارن، ۱۳۸۸). این ها مسایلی هستند که صاحب نظران را به تأمل ویژه در مورد امنیت ملی جهان سوم واداشته اند. راهکارهای پیشنهادی آنها یکدست نیستند. برخی تقریباً به همان موضوعاتی پرداخته اند که در جهان غرب تجربه شده است و برخی دیگر به تجویزهای متمایز روی آورده اند. مسأله ای که در نهایت بسیاری صاحب نظران و محققان بر سر آن توافق دارند همان پیچیدگی و معضل وار بودن امنیت و مدیریت امنیت ملی در کشورهای کمتر توسعه یافته است.

۹. نتیجه گیری

رهیافت ها و تئوری هایی که در موضوع امنیت و به طور اخص امنیت ملی وجود دارند، بیشتر و متنوع تر از مواردی هستند که در این مقاله به آنها پرداخته شد. با این حال، بخش عمده موضوعات و بحث هایی که در باب امنیت مطرح شده اند، به طور خلاصه مورد پوشش قرار گرفته اند. در کل، مطالعه در باب امنیت بیش از هر رشته دیگر در کانون روابط بین الملل بوده و به تبع تحولاتی که در مناظرات و تئوری های روابط بین الملل شکل گرفته، تأثیر پذیرفته است. با توجه به تفوق رهیافت رئالیسم در تئوری های قرن بیستمی روابط بین الملل، مطالعات امنیتی نیز اساساً با رهیافت رئالیستی پا به عرصه ظهور نهادند. اما به تدریج در پی تحولاتی که در عرصه تئوری و واقعیت

روابط بین الملل اتفاق افتاد، رهیافت رئالیستی امنیت با چالش‌های متعدد مواجه شد. اتفاقاتی نظیر زوال و فروپاشی اتحاد شوروی، محققان را در برابر این واقعیت قرار داد که حتی یک ابرقدرتی که از بالا ترین قابلیت‌های نظامی برخوردار است، چقدر ممکن است در برابر برخی تهدیدات غیر نظامی آسیب‌پذیر باشد، به گونه‌ای که موجودیت آن به اضمحلال کشیده شود.

در تعاریف جدید از امنیت، علاوه بر تهدیداتی که متوجه بنیان‌های فیزیکی موجودیت افراد، جوامع و کشورها هستند، تهدیدات ممکن علیه بنیان‌های معنوی آنها نیز لحاظ شده است. به عبارت دیگر، ارزش‌هایی که هدف امنیت هستند در هر دو بعد مادی و معنوی مورد توجه قرار گرفته‌اند. این قضیه، ضمن اینکه دقت تفکر محققان در باب مفهوم امنیت را بالا برده، در عین حال بر ابهام آن نیز افزوده است. اگر به تعبیر پاتریک مورگان (Patrick Morgan) امنیت را وضعیتی شبیه سلامتی در نظر بگیریم و به تبع آن تهدیدات علیه امنیت را مشابه تهدیدات علیه سلامتی فرض کنیم، در آن صورت جمع بندی یک تئوری امنیتی بسیار مشکل به نظر می‌آید. وانگهی، تهدیدات علیه سلامتی افراد تقریباً مشابه است، اما تهدیدات علیه امنیت انسان‌ها و جوامع به خاطر تنوع هویتی‌ها آنها متنوع‌تر می‌گردد. بر این اساس، در حال حاضر نیز همچنان می‌توان امنیت را یکی از مهم‌ترین مفاهیم پرمسأله مورد توجه تئوری پردازان و محققان تلقی کرد.

امروزه مطالعه در باب امنیت ملی نیز به سمت تخصصی شدن پیش رفته و شاخص‌های مختلف امنیت ملی به‌طور تخصصی مورد بررسی قرار می‌گیرند. از این رو، رسیدن به یک جمع بندی صحیح و مطمئن در مورد وضعیت امنیت ملی و سیاست‌های پیشنهادی در راستای امنیت ملی مستلزم همکاری نخبگان علمی و اجرایی متعددی است. این قضیه به خصوص در کشورهای عقب افتاده جهان سوم که از یک سو با مشکلات پیچیده امنیتی مواجه بوده و از سوی دیگر از کمبود نخبگان تدوین و اجرا کننده سیاست امنیت ملی رنج می‌برند، پرمعضل تر جلوه می‌نماید. به عنوان مثال، اگر صرفاً بر متغیر اقتصاد در کشورهای کمتر توسعه یافته تمرکز کنیم، متوجه می‌شویم که مجاری تهدید کننده امنیت اقتصادی این کشورها در مقایسه با کشورهای توسعه یافته چقدر پیچیده‌ترند. از این رو، پروژه تدوین و اجرای موفقیت‌آمیز سیاست امنیت ملی به ویژه در جهان سوم، مستلزم توجه به مسایل بسیار ظریف و پیچیده‌ای است.

پی‌نوشت

۱. نسخه‌ای که در ایران به فارسی ترجمه شده، چاپ سال ۱۹۹۱ است.

کتاب‌نامه

- آزر، ادوارد ای. و چونگ این مون (۱۳۸۸) «به سوی اندیشه بدیل» ادوارد ای. آزر و چونگ این مون، تدوین، امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
- بوزان، باری (۱۳۷۸) مردم، دولت‌ها، و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۸۸) «مردم، دولت‌ها و هراس: مشکلات امنیت ملی در جهان سوم» ادوارد ای. آزر و چونگ این مون، تدوین، امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
- تریف، تری و دیگران (۱۳۸۱) «روابط بین‌الملل و مطالعات امنیت ملی» اصغر افتخاری، تدوین و ترجمه، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران: پژوهشکده، مطالعات راهبردی.
- تریف، تری و دیگران (۱۳۸۳) مطالعاتی امنیتی نوین، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۳) معماری امنیت و چالش‌های جدید غرب، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- شولتز، ریچارد اچ. (۱۳۸۱) «مطالعات امنیت ملی قبل از جنگ سرد» اصغر افتخاری، تدوین و ترجمه، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران: پژوهشکده، مطالعات راهبردی.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸) امنیت بین‌الملل، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لاتینیس، جفری اس. (۱۳۸۳) «فرهنگ استراتژیک و سیاست امنیت ملی» ترجمه عبدالله قنبرلو، گزارش تحقیقاتی پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مک‌کین‌لای، رابرت دی. و ریچارد لیتل (۱۳۸۰) امنیت جهانی؛ رویکردها، نظریه‌ها، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مک‌لارن، آر. دی. (۱۳۸۸) «مدیریت امنیت ملی: تجربه آمریکا و درس‌هایی برای دول جهان سوم» ادوارد ای. آزر و چونگ این مون، تدوین، امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
- هان، اس. پارک و کیونگ ا. پارک (۱۳۸۸) «ایدئولوژی و امنیت خودکفایی در چین و کره شمالی» ادوارد ای. آزر و چونگ این مون، تدوین، امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.

امنیت ملی: مفهوم، تئوری، و عمل ۶۷

ونت، الکساندر (۱۳۸۴) *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

Booth, Ken (1991) "Security and Emancipation" *Review of International Studies*, Vol. 17, No. 4.

Campbell, David (1992) *Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity*, Minneapolis: University of Minnesota.

Gaddis, John Lewis (1982) *Strategies of Containment: A Critical Appraisal of Postwar American National Security Policy*, Oxford: Oxford University Press.

Mesjasz, Czeslaw (2004) "Security as an Analytical Concept" A paper presented at the 5th Pan-European Conference on International Relations, Hague, (9-11 September 2004), Retrieved April 20, 2012, from: www.afes-press.de/pdf/Hague/Mesjasz_Security_concept.pdf.

Schultz Charles L. (1973) "The Economic Content of National Security Policy" *Foreign Affairs*, Vol. 51, No. 3.

Shaw, Martin (1994) *Global Society and International Relations*, Cambridge: Polity.

Wolfers, Arnold (1962) *Discord and Collaboration: Essays on International Politics*, Baltimore: The Johns Hopkins Press.